

فیلم سینمایی را مثل بقیه نمی بینی. هی می روی سراغ نور، ری اکشن، حرکت ها و از اصل ماجرا دور می شوی. در مورد سخنان آقا هم ابتدا همین بود. من تکنیکی گوش می کردم. اما بعدش دیگر داستان عوض شد...

شما در صحبت هایتان گفتید گاهی در فیلم ها ما به جای خود اثر، به نور و جزئیات فکر می کنیم. در گفت و گو شما هم موضوعات زیادی بود که می تواند مسیر گفت و گو را ادامه بدهد. اما قبل از ادامه، می خواهم درباره «ممیزی» صحبت کنم. یک بار شما استوری گذاشتید که به دلیل چین آستین از یک برنامه کنار گذاشته شدید، نه توسط سازمان، بلکه توسط یک تهیه کننده. ماجرا چه بود؟

بله، کاملاً درست است. این یک اعمال نظر شخصی بود، نه تصمیم سازمان و متأسفانه این جریان هنوز هم در بعضی شب ها تکرار می شود.

اول بگذارید این را خیلی شفاف بگویم؛ در مورد من خیلی از خط قرمزهایی که برای بقیه مجری ها هست، اعمال نمی شود. نه اینکه برای آن ها اعمال می شود و برای من نه؛ من درباره دیگران اطلاعات ندارم اما درباره خودم کاملاً مطمئنم که این سخت گیری ها انجام نمی شود.

اما قصه چین آستین...

در رسانه ما کم ندیدیم تهیه کنندگانی که نه رسانه را می شناسند، نه دغدغه فرهنگ دارند، فقط دغدغه حساب بانکی شان را دارند. من سال ها کار کردم؛ وقتی روبه روی یک تهیه کننده می نشینم، از اولین نگاه می فهمم او دغدغه فرهنگ دارد یا دغدغه پول. این آقا از همان دسته ای بود که خدا را شکر سازمان خیلی زود متوجه شد و بلافاصله ایشان را کنار گذاشت.

موضوع چه بود؟

چند ماه از کرونا گذشته بود، من تازه عمل جراحی آیاندیس کرده بودم و به دلیل تاخیر در مراجعه، عمل سختی هم بود. ۱۶ تا لوله به من وصل بود. ولی با همان حال، می رفتم جلسات برنامه... چون مدیر شبکه خواسته بود و موضوع برنامه هم دغدغه من بود.

سال ها در حوزه خانواده کار کرده بودم، فیس چند برند لوازم خانگی بودم و برابرم مهم بود به خانم ها نشان بدهیم آشپزی و کار خانه یک کار تریبی است، نه یک تحقیر. اسم برنامه هم اسم مادر داشت، قشنگ بود، من هم با عشق رفتم.

روزهای اول هم برخوردش خوب بود. اما وقتی رسیدیم به بحث قرارداد... بدترین لحظه کاری من همیشه لحظه قرارداد است؛ چون نگاه من فرهنگی است و نمی توانم مثل یک معامله گر پای میز بنشینم. ایشان بعد از شش-هفت ماه جلسه، یک دفعه گفت: «برای قرارداد بیاید.» من ۵۲ دست مانتهو برده بودم. برگه را که خواندم، دیدم قرارداد نیست! گفتم: «این چیه؟»

گفت: «این فحش هایی است که مردم به شما دادند! ما یک تیزر پخش کردیم، مردم فحش دادند.» گفتم: «خب، الان چه ربطی به قرارداد من دارد؟» با وقاحت تمام گفت: «می توانم این فحش ها را تبدیل به احسن کنم... اما شما باید رایگان برای ما کار کنید!»

من گفتم: «من تازه کار نیستم. اگر یک جوان بیاید و به من بگوید کمک کن، من جانم را می گذارم. اما با تو نه.»

برگه فحش ها را تا کردم، گذاشتم کیفم و رفتم. بعد همان روز، چون برای تیزر عکاسی کرده بودند، رنگ زد و بالحنی توهین آمیز گفت «ما با چین آستین شما مشکل داریم. با دکمه ها مشکل داریم. کلاً با لباس شما مشکل داریم.»

و من باز هم سکوت کردم. در سن ۴۰ سالگی این سکوت خودش را بیشتر نشان داد.

حتی به مدیران شبکه هم نگفتم؛ چون اصولاً اهل رفت و آمد و گلابه بردن نیستم. فقط کنار کشیدم. تا اینکه در «سلام صبح بخیر» تهیه کننده جدید پرسید: «چرا درباره آستین نگفتید؟»

گفتم: «قصه آستین نبود؛ قصه رفتار توهین آمیز بود.» و آنجا گفتم: شبکه سه این مشکلات را ندارد. شبکه سه حرفه ای ترین نظارت را دارد. تعامل مدیر با مجری واقعی است. اخطار اگر می دهد، استاندارد است. تذکر اگر می دهد، دقیق است و رابطه ما بر پایه احترام و کار حرفه ای است.

رابطه شما با مدیری که در رأس شبکه است و درباره اش گفته می شود «سپر دارد» چگونه است؟

او یک فرد کاملاً حرفه ای و تهیه کننده است. شما در ابتدای پرسش تلویحا پذیرفتید که انگار خط قرمزها در مورد من

شما را به عنوان یک مجری صریح می شناسیم. اگر مهمان برنامه خودتان بودید، چه سؤالی دوست داشتید از خودتان بپرسید؟ چه چیزی شما را واقعاً به چالش می کشد؟

راستش من همیشه یک پیشنهادی به تهیه کننده داده بودم که یک بار من هم روی آن «صندلی مقدس» بنشینم؛ چون من هم مثل همه آدم ها در مسیر زندگی ام یک سری تحولات جدی را تجربه کردم. یک چیزهایی را تازه در خودم دیدم، به آگاهی هایی رسیدم، و حقیقتاً دلم می خواهد یک نفر هم من را به چالش بکشد. اما اگر بخواهم خودم از خودم سؤال بپرسم، سؤالی که واقعاً من را به چالش می کشد این است «چرا این قدر دیر؟» و در پاسخ می گویم: هیچ وقت نمی توانم تقصیر را گردن کسی بیندازم جز خودم. من سال ها در رسانه بودم، از نزدیک با همه چیز ارتباط ملموس داشتم، پس انتظار می رفت دقیق تر و موشکافانه تر مسیرم را جلو ببرم. اما فراز و فرودهای فکری زیادی داشتم؛ شاید به خاطر سبک زندگی ام، سفرهایی که رفتم، آشنایی با فرهنگ های مختلف. این رفت و آمدها باعث شده بود ذهنم مدام در گردش باشد و دنبال نقطه ای بگردم که ایدئولوژی ام را شکل بدهد.

من عاشق سفر، عاشق اجرا و عاشق تعامل با مردم بودم. این ها آن قدر برابرم بولد شده بود که از یک سری چیزهای مهم در زندگی شخصی ام فاصله گرفتم؛ چیزهایی که برای یک ایرانی ضروری است برای اینکه زندگی اش شکل درست تری بگیرد. و خب... زمان خورد. و من همیشه بابت همین «زمان از دست رفته» خودم را شماتت می کنم؛ چه در حوزه زندگی شخصی، چه مذهب، چه سیاست.

از چه زمانی این تغییرات در شما شروع شد؟

از نیمه دوم زندگی ام. یعنی از بعد از ۴۰ سالگی. من یک یادداشتی برای خودم نوشتم با عنوان «من چله نشین شدم». آنجا بود که شروع کردم به تغییر کردن. قبلاً نسبت به هر اتفاقی واکنش نشان می دادم، زود اذیت می شدم، زود می جوشیدم. ولی از ۴۰ سالگی آرام تر شدم. جامعه را بهتر شناختم. حتی نسبت به رسانه و جایگاهی که در آن داشتم، تازه یک بازنگری کردم.

به خاطر شغل باید دائم سخنرانی ها، رویدادهای علمی، فرهنگی، سیاسی را دنبال می کردم. گوش می دادم، تحلیل می کردم. آرام آرام رفتم به سمتی که سخنرانی های آقا را خیلی گوش می کردم. خیلی هم صادقانه می گویم: از بیان ایشان خوشم می آمد؛ از مکث ها، تأکیدها، آکسان ها، زبان بدن شان، از سوادشان. این ها برای من جذاب بود. آن زمان آن احساسی که الان نسبت به ایشان دارم، این قدر شدید نبود؛ ولی احترام داشتم. بعدها اما کنجکاوی ام بیشتر شد.

دقیقاً چه چیزی شما را در سخنان ایشان کنجکاو کرد؟

من سفر زیاد می رفتم، کشور به کشور. بعد می دیدم ایشان درباره خیلی از جزئی ترین مسائل کشورهایی حرف می زدند که خود ما که در همان کشورها زندگی می کردیم این سطح آگاهی را نداشتیم. از پدرم و اطرافیان سؤال می کردم که آیا ایشان سفرهای متعدد داشته اند؟ می گفتند نه. برایم سؤال بود: چطور یک نفر می تواند درباره جزئی ترین مسائل جهان تا این حد دقیق باشد بدون اینکه کسی چیزی به او دیکته کرده باشد؟

برای همین گفتم: این آدم حکیم است. زمینی نیست. یک جنس دیگری دارد. همین برای من جذاب شد.

و از یک جایی به بعد، دیگر گوش دادن به سخنرانی ها برابرم «ترس از گزینش» نبود. برای یک مجری همیشه هست، ولی برای من از یک جایی به بعد اصلاً پروسه اداری نبود. یک نیاز درونی بود. نیاز یک ایرانی.

نیاز یک آدمی که خاک کشورش برایش اهمیت دارد و نمی خواهد کسی با غیرتش شوخی کند.

از آنجا دنبال کردم، خواندم، با دقت گوش دادم تا ایدئولوژی خودم را بسازم. هنوز هم کامل نشده، اما مسیرم روشن تر شده و مطمئنم با کمک بزرگان و اهل رسانه که سواد دارند، این مسیر را دقیق تر ادامه می دهم.

شما اشاره کردید که نگاهتان به سخنرانی ها تخصصی شده بود.

بله، مثل همان چیزی که یک استاد ادبیات به من گفت: «این قدری که یک آدم عامی از غزل حافظ لذت می برد، من نمی برم؛ چون دائم دنبال آرایه و صنایع و کشف های بدیعی هستم.» من هم همین طور بودم؛ در رسانه وقتی کار می کنی، حتی



سیامک صدیقی گفت و گو

زیلا صادقی، مجری شناخته شده تلویزیون و رسانه، در گفت و گویی صریح و بی پرده با صبا از مسیر پر فراز و نشیب زندگی حرفه ای و شخصی اش گفت. از تغییرات عمیق بعد از ۴۰ سالگی و کنجکاوی نسبت به سخنان رهبری، تا تجربه مواجهه با ممیزی شخصی، حاشیه های رسانه ای و حساسیت نسبت به حریم خصوصی خانواده. او در گفت و گو با تلویزیون اینترنتی صبا، از پشت صحنه برنامه هایش، جنگ رسانه ای در روزهای بحرانی و نگاهش به نسل جوان روایت کرد و نشان داد «خط قرمز» نه فقط یک برنامه، که یک سنگر واقعی رسانه ای است.

عکس: الهه شهریار

گفت و گو صبا با زیلا صادقی، مجری تلویزیون

همانی هستم که روی آنتن می بینید